



ولادت و شهادت امام حسن عسکری (ع) در روز جمعه / تمهیدات امام برای آماده سازی شیعه در دوران غیبت

در زمان امام حسن عسکری (ع) شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه به خلفای وقت معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی داند بلکه معتقدند که امامت الهی در فرزندان علی (ع) باقی است.

در زمان امام حسن عسکری (ع) شیعه به صورت یک قدرت عظیم در عراق درآمده بود و همه مردم می دانستند که این گروه به خلفای وقت معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی داند بلکه معتقدند که امامت الهی در فرزندان علی (ع) باقی است.

امام حسن عسکری (ع) یازدهمین پیشوای شیعیان در روز جمعه هشتم ربیع الثانی سال 232 ه.ق در مدینه چشم به جهان گشودند. پدر ایشان امام هادی (ع) و مادرشان حدیثه است. اعطای لقب «عسکری» به ایشان به جهت سکونت اجباری حضرت در محله عسکر سامرا به دستور خلیفه عباسی می باشد. از مشهورترین القاب حضرت می توان به زکی و ابومحمد اشاره کرد. اما حضرت را به مانند پدر و جدش به «ابن الرضا» مکنی بودند.

پیش گویی ولادت امام حسن عسکری (ع)

پیامبر گرامی اسلام (ص) در ضمن فرمایشی به امیرالمومنین (ع) از ولادت امام حسن عسکری (ع) خبر می دهد و می فرماید: خداوند تبارک و تعالی در صلب امام هادی نطفه ای قرار داد که او را نزد خود حسن نامید و او را همچون نوری در شهرها قرار داد، در زمین خلیفه و مایه عزت امت جدش نمود و هادی و راهنمای شیعیانش کرده نزد پروردگارش او را شفیع آنان نمود. خداوند او را مایه نعمت و عذاب مخالفین قرار داد و برای دوستانش و کسانی که او را امام خود بدانند، حجت و برهان گرداند.

امام حسن عسکری (ع) در تورات

از امام حسن (ع) نقل شده است که یک نفر یهودی خدمت پیامبر اسلام (ص) آمد و گفت: از پنج موردی که در تورات آمده به من خبر بده، تا اینکه آن حضرت می فرماید: اول عبارت محمد رسول الله (ص) است که در زبان عبرانی "طاب" است، سپس حضرت این آیه را تلاوت نمودند: يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَ مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ، بعد هم نام وصییم علی بن ابی طالب به نام الیا است بعد از آن دو نوه ام حسن و حسین به نام های شبر و شبیر و در مرحله بعد مادرشان فاطمه سرور زنان عالم است که یهودی گفت: راست گفתי ای محمد.

در تورات کنونی نقل شده، حضرت ابراهیم (ع) به خدا گفت: کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند. خدا گفت: به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زایید، و او را اسحاق نام بده و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم، اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی به وجود آورم. روشن است که تعبیر به دوازده رئیس از نسل حضرت ابراهیم که نسل عظیم (سادات ذریه علی و فاطمه) از آنان جز بر دوازده امام معصوم شیعیان دلالت نمی کند که یازدهمینشان امام حسن عسکری است.

ورود امام حسن عسکری (ع) به سامراء/ ازدواج امام حسن عسکری (ع)

امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۳۴ همراه پدر با فراخوان متوکل، به سامرا رفتند در آن هنگام و بنابه مشهورترین روایات امام حسن عسکری، دو سال سن داشتند و تا هنگام حیات پدر همراه ایشان در سامرا ماند.

شیخ طوسی در کتاب الغیبه از بشر بن سلیمان نخاس که از اولاد ابو ایوب انصاری و یکی از دوستان امامین عسکریین (ع) و همسایه ایشان در سامرا بود، نقل می کند که روزی کافور خادم آن حضرت نزد من آمد و گفت: امام علی النقی (ع) تو را می طلبد، به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم. به من فرمود که: شما مورد اعتماد اهل بیت هستید. به درستی که تو را به فضیلتی که احدی از شیعیان در مقام دوستی به آن سبقت نگرفته شرافت می بخشم و تو را از سرّی آگاه می کنم و به جهت خریدن کنیزی می فرستم.

آن حضرت نوشته ای در نهایت لطافت با خط رومی نوشت و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه زردی بیرون آوردند که دوپست و بیست دینار در آن بود. پس فرمود: این را بگیر، به بغداد برو و در فلان وقت در معبر فرات حاضر شو. زمانی که کشتی های اسیران به نزد تو می رسند و کنیزها را در کشتی ها می بینی، آن وقت خواهید دید که اکثر مشتری ها از نمایندگان بنی عباس و تعداد کمی از جوانان عرب هستند. وقتی که این را دیدی، مراقب عمر بن یزید نخاس باش، چون او کنیزی دارد که

به مشتری ها نشان می دهد و دارای این صفات می باشد دو حریر پوشیده، از دیدن و دست مالیدن مشتری ها ابا می کند و از پس پرده نازکی صدای بلند رومی می شنوی، پس بدان که او چنین می گوید که: وای بر هتک آبروی من.

پس آن وقت یکی از مشتری ها می گوید، عفت این کنیز رغبت مرا در خریدن وی زیاد کرد. این را به سیصد دینار به من بفروشید. پس آن کنیز می گوید: اگر تو در زیّ سلیمان بن داوود و حشمت و دبدبه او ظاهر شوی، مرا در تو رغبتی نمی باشد، پس از نابود کردن مال خود بترس. آن وقت نخاس می گوید که: حيله و چاره چیست و حال آن که ناچارم در فروختن تو؟ پس کنیز می گوید که: این تعجیل چیست و حال آن که من باید مشتری را اختیار نمایم که دلم به امانت و وفای وی اطمینان داشته باشد!

در این موقع نزد عمر بن یزید نخاس برو و بگو، در نزد من نوشته ای با خط و لغت رومی هست که یکی از اشراف نوشته و کرم و وفا و سخای خود را در آن وصف کرده، آن نوشته را به آن کنیز بده. در او تأمل نماید و اخلاق صاحب او را ببیند. اگر به او راضی شد، من وکیل هستم تا این کنیز را برای صاحب این نامه بخرم.

بشر بن سلیمان می گوید: هر چه که مولای من فرموده بود عمل کردم. کنیز وقتی که به نوشته آن حضرت نگاه کرد، گریه شدید کرد و به عمر بن یزید گفت: مرا به صاحب این نوشته بفروش، و سوگند یاد نمود که اگر او را به صاحب نوشته بفروشد خود را هلاک نماید. پس من در تعیین قیمت با عمر بن یزید گفت و گو می کردم تا رأی هر دو بر دویست و بیست دینار که مولای من به من داده بود قرار گرفت. پس ثمن را به او تسلیم نموده، جاریه را در حالتی که خندان و شادان بود خریدم و به حجره خود آوردم.

از بی قراری بسیار، نامه امام (ع) را از جیبش در آورده می بوسید و بر چشم و مژگان می گذاشته و بر رو و بدنش می مالید. گفتم که: از تو تعجب دارم زیرا نامه ای را می بوسی که صاحب آن را نمی شناسی! گفت: ای کسی که معرفت نسبت به مرتبه و مقام فرزندان انبیاء ضعیف است، دلت را از شبهه خالی گردان، من ملیکه دختر یشوئا، پسر قیصر روم و مادرم از اولاد حواریون است، نسبش به شمعون وصی حضرت عیسی می رسد. تو را از قصه عجیب خود خبر می دهم، به درستی که جد من قیصر اراده نمود که مرا به پسر برادرش تزویج نماید و من در حدّ سیزده سالگی بودم. پس در قصر خود سیصد نفر مرد، از قسّیس و رهبان و هفتصد نفر از اشراف، و چهار هزار نفر از امرا و نقبای لشکر و ملوک عشایر را جمع نمود و تختی که به انواع جواهرات مزین شده بود آماده کرد، سپس پسر برادرش را روی آن تخت نشانید و بت ها را دور آن جمع نمودند و علمای نصارا، با احترام تمام پیش وی ایستادند و اسفار انجیل را باز کردند، ناگاه بت ها همه به پایین ریخته و پایه های تخت شکسته، پسر برادرش با تخت به زیر افتاد و غش نمود.

پس همه بزرگان متحیر شدند و گفتند که: ای پادشاه! ما را از ملاقات این نحس ها معاف دار که این گونه احوال دلالت بر زوال و اضمحلال مذهب مسیحی دارد. پس جدّ من از این احوال متغیّر شده گفت که: ستون ها را اقامه نمایید و بت ها را بالای تخت بگذارید و این بدبخت پسر برادرم را به نزد من آرید تا این دختر را به او تزویج کنم، تا نحوست ها از شما رفع شود. زمانی که مجلس را دوباره آرایش دادند، باز حادثه اولی روی داد و مردم پراکنده گردیدند و جدّ من قیصر با ناراحتی و اندوه برخاست و داخل حرم سرا شد.

و در شبی بعد از آن روز در عالم خواب دیدم که حضرت مسیح با جمعی از حواریون در قصر قیصر در جایی که تخت نصب نموده بودند، منبری از نور نصب نموده اند، در آن حال محمد (ص) و وصی او و جمعی از اولاد بزرگوار وی، به قصر داخل شدند. پس مسیح پیش رفته با محمد(ص) معانقه کرد.

محمد (ص) فرمود: یا روح الله! آمده ام به خواستگاری ملیکه دختر وصی تو شمعون برای پسر، و اشاره به امام حسن عسکری (ع) نمود. پس حضرت مسیح به شمعون نگاه کرد فرمود: تو صاحب عزّت و شرف شدی، و با ازدواج فرزندان با امام حسن عسکری (ع) موافقت کن. شمعون گفت که: موافقت کردم. پس همگی به بالای منبر آمدند، محمد (ص) خطبه ای خواندند و مرا به پسرش عقد نمود. محمد (ص) و فرزندان او و حواریون به اجرای عقد شاهد بودند. پس وقتی که بیدار شدم ترسیدم و حکایت خواب را اظهار نکردم که مبادا پدر و برادرم مرا بکشند. این سرّ را مخفی می داشتم و افشا نمی کردم تا این که محبت امام حسن عسکری (ع) در سینه من جاگرفت و مرا از طعام و شراب باز داشت. پس بدنم لاغر شد و به شدّت به مرض و رنجی مبتلا گردیدم و در شهرها طبعی نماند مگر این که پدرم احضار نمود و از مداوای من سؤال کرد و معالجه نشد.

وقتی که پدرم مأیوس شد، به من گفت که: ای نور دیده! آیا خواسته ای داری تا من آن را مهیا سازم؟ گفتم که: درهای فرج بر روی من بسته شده، اگر اسرای مسلمانان را از زندان بیرون کنی امید هست که مسیح و مادرش مرا عافیت دهند. پس پدرم خواهش مرا به عمل آورد، من زیرکی نموده اظهار صحت کردم و کمی غذا خوردم و آب آشامیدم. پدرم خوشحال شد و به اکرام

چهارده شب بعد از خواب قبل، در عالم خواب دیدم که فاطمه زهرا (ع) با حضرت مریم (ع) و هزار نفر از حوریان بهشتی به زیارت من آمدند. حضرت مریم (ع) به من گفت: این مادر شوهرت است. پس من دامن او را گرفته می‌گریستم و از نیامدن امام حسن عسکری (ع) به دیدنم شکایت می‌کردم. پس جناب فاطمه (ع) فرمود: امام حسن عسکری (ع) تو را زیارت نمی‌کند؛ زیرا که مشرک و در مذهب نصارا هستی و این خواهر من مریم است که از مسیحیت تبری می‌کند، اگر به رضای الهی و رضای مسیح و مریم و زیارت امام حسن عسکری (ع) میل داری پس بگو: اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله (ص)! پس وقتی که کلمه طیبه به زبان جاری نمودم، مرا به سینه خود چسبانید و فرمود که: حالا منتظر زیارت امام حسن عسکری (ع) باش. من او را به نزد تو می‌فرستم.

پس از خواب بیدار شدم در حالی که می‌گفتم: وا شوقاه الی لقیای ابی محمد، بعد از آن به زیارت من آمد، پس به او گفتم که: چرا بر من جفا کردی ای حبیب من و حال آن که صفحه دلم را از محبت خود پر کرده‌ای؟! و او را در شب آینده باز دیدم و گفتم که: چرا بر من جفا می‌کنی و حال آن که نفس خود را در محبت تلف کردم؟! گفت: تأخیر آمدنم شرک تو بود، حالا که اسلام قبول کردی، در همه شب به زیارت شما می‌آیم. پس از آن وقت تا به حال زیارت مرا ترک نکرده است.

بشر می‌گوید که: من به او گفتم که: چه طور در میان اسرا افتادی؟ گفت: امام حسن عسکری (ع) به من خبر داد، در شبی از شب‌ها که جدت قیصر در فلان روز برای جنگ با مسلمانان لشکر می‌فرستد، چهره و صورتت را تغییر بده و به ایشان ملحق شو و چند نفر کنیز با خود بردار. پس به فرموده او عمل نمودم ناگاه قراولان مسلمانان به ما برخوردند و ما را گرفتند و کسی نمی‌دانست که من دختر ملک رومم کسی که من را به غنیمت گرفت از نامم سؤال کرد، نامم را انکار نمودم و گفتم: نرجس. گفت: تعجب دارم تو رومی و زبانت عربی هست، گفتم: پدرم به تعلّم آداب حریص بود. زنی را که در زبان عربی مهارت داشت، دستور داد که هر صبح و شام به من عربی یاد دهد، تا این‌که یاد گرفتم.

بشر می‌گوید: وقتی که او را به سامرا آوردم به خدمت امام علی النقی (ع) مشرف شدم. آن حضرت به او فرمود: چه طور دیدی عزّت اسلام و ذلت نصرانیه را؟ عرض کرد که: یابن رسول الله! چگونه وصف کنم چیزی را که تو به آن از من داناتری؟ آن حضرت فرمود که: می‌خواهم تو را اکرام نمایم، آیا ده هزار دینار به تو عطا نمایم یا به مژده، دلت را شاد سازم، نرجس عرض کرد که: مژده می‌خواهم.

آن حضرت فرمود که: تو را پسری متولد می‌شود که شرق و غرب عالم را می‌گیرد و زمین را پر از عدل و قسط می‌کند چنان که پر از ظلم و جور گردیده است. نرجس عرض کرد: از کدام شوهر خواهد شد؟ فرمود: از کسی که محمد (ص) تو را در فلان شب و فلان ماه و فلان سال به او خواستگاری نمود. آن حضرت از او پرسید: حضرت مسیح و وصی او تو را به که تزویج نمود؟ نرجس گفت که: به پسر امام حسن عسکری (ع).

حضرت فرمود: آیا می‌شناسی؟ گفت: از وقتی که به دست حضرت زهرا (س) به اسلام مشرف شده‌ام، شبی نگذشته است که او به دیدن من نیامده باشد. بشر می‌گوید که آن حضرت فرمود: یاکافورا! خواهرم حکیمه را نزد من آر. پس حکیمه آمد، آن حضرت فرمود: این همان است که گفته بودم پس حکیمه با او معانقه نمود. آن حضرت به او فرمود: یا بنت رسول الله! نرجس را ببر و به او واجبات و مستحبات را یاد بده که این کنیز، همسر امام حسن عسکری و مادر قائم (ع) است.

همسر و فرزندان امام حسن عسکری (ع)

تنها همسر امام حسن عسکری (ع) حضرت نرجس خاتون (ع) مادر گرامی امام زمان (عج) می‌باشد. همچنین بر اساس اسناد روایی و تاریخی امام حسن عسکری (ع) فقط یک فرزند داشته است که حضرت مهدی و امام بعد از ایشان می‌باشد. شیخ مفید می‌نویسد: امام پس از حضرت ابو محمد فرزندش حضرت امام زمان (ع) است که نام و کنیه اش مساوی با نام و کنیه رسول خدا (ص) بوده پدرش حضرت ابو محمد به غیر از او در باطن و ظاهر فرزندی نداشته است.

تمهیدات امام حسن عسکری (ع) برای آغاز دوران غیبت

از آنجا که خاندان عباسی می‌دانستند طبق روایات و اخبار متواتر مهدی موعود تار و مار کننده همه حکومت‌های خودکامه و از نسل حضرت عسکری (ع) خواهد بود به همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند تا بلکه بتوانند فرزند امام را به چنگ آورده و نابود سازند. به همین جهت فشار و اختناق در دوران پیشوای یازدهم به شدت افزایش یافت. امام حسن عسکری (ع) با وجود تمام تدابیر امنیتی و کنترل‌هایی که به ایشان تحمیل می‌شد، یک سلسله فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و علمی در جهت حفظ اسلام و مبارزه با افکار ضد اسلام انجام دادند که دفاع از آیین اسلام و پاسخ به شبهات مخالفان، ایجاد شبکه ارتباطی و کالت با شیعیان مناطق مختلف، حمایت و پشتیبانی از شیعیان، تقویت و توجیه سیاسی رجل و عناصر مهم شیعه و آماده سازی شیعه برای دوران غیبت امام دوازدهم از جمله آنها به شمار می‌رود.

در خصوص نحوه به شهادت رساندن امام حسن عسکری(ع) باید گفت که در طول دوران خلفای عباسی چون معتز و مهتدی آنان همواره تلاش‌هایی را در جهت از میان برداشتن امام انجام دادند که به خواست الهی این تلاش‌ها بی‌ثمر ماند. اما در دوران معتمد عباسی به دلیل افزایش نفوذ و محبوبیت امام(ع) در جامعه و توجه روز افزون مردم به ایشان، معتمد به شدت نگران شده و هنگامی که مشاهده می‌کند زندان و اختناق نه تنها از عظمت ایشان نمی‌کاهد بلکه بالعکس به محبوبیت ایشان می‌افزاید به شیوه دیرینه خود یعنی به شهادت رساندن امام در حالی که شش سال بیشتر از امامت ایشان سپری نشده بود مبادرت می‌کند. امام حسن عسکری(ع) در خانه خود در سامرا و در کنار مرقد پدرشان به خاک سپرده شدند.

امام حسن عسکری(ع) به عنوان آخرین امام شیعیان دوره حضور بودند که بعد از ایشان امام زمان(عج) است که 69 سال غیبت صغری و هزار و صد و اندی سال غیبت کبری دارند، ایشان با اقدامات و تدابیر شایسته مسئله غیبت را در میان شیعیان جا انداختند. امام حسن عسکری(ع) تمهید و زمینه سازی روحی و عقیدتی، آماده سازی سیاسی و امنیتی شیعیان را انجام دادند. شیعیان از امام حسن عسکری(ع) سؤال می‌کردند که اگر در دوره غیبت اتفاقی بیفتد تکلیف چیست به چه کسی رجوع کنیم امام فرمود به عالمان اخبار و آگاهان معارف اهل بیت و به کسی که صاحب نظر در حلال و حرام و فقاہت اهل بیت است و عارف به حقایق دینی باشد مراجعه کنید. امام حسن عسکری(ع) این آمادگی را برای ارجاع مردم به فقهای عادل و ولایت فقهای عادل ایجاد کردند و امام در شرایط سخت تقیه شیعه، مسئله غیبت امام زمان(عج) را جا انداختند. امام حسن عسکری(ع) سرانجام با دسیسه معتمد عباسی در سن ۲۸ سالگی مسموم شده و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ نیز به شهادت می‌رند.